

## کفر «ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» و توحید «رَابِعُ ثَلَاثَةٍ» از منظر قرآن کریم

سید عابدین بزرگی\*

### چکیده

قرآن کریم با تعبیرهای مختلف از یکسو، به نفی شرک و چندگانه پرستی می‌پردازد و از سوی دیگر، مردم را به توحید و یکتاپرستی دعوت می‌نماید. نفی اعتقاد به «ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» درباره خدا و تأکید بر «رَابِعُ ثَلَاثَةٍ» بودن او، یکی از این راه‌هاست. از منظر قرآن کریم، تعبیر «ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» درباره خدا، بیانگر محدودیت، جسمیت و هم‌عرض بودن خدا با سایر موجودات و به تبع آن، اسناد وحدت عددی به خداست؛ به طوری که اگر خدا به همراه دو نفر باشد، با آنها به شمارش درآمده، مجموع آنان سه نفر می‌شود. از این جهت، «ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» کفر و باطل است. این در حالی است که «رَابِعُ ثَلَاثَةٍ»، خدا را از محدودیت و هم‌عرضی با سایر موجودات دور داشته، وحدت او را غیر عددی می‌داند و به همین دلیل، اگر خدا با دو موجودی، معیت داشته باشد، سومی آن دو بوده، بر آنان احاطه قیومی و عملی دارد، نه اینکه با آنها شمارش شود و به عدد و رقم آنان اضافه گردد. به همین دلیل، «رَابِعُ ثَلَاثَةٍ» نشانه توحید ناب بوده، درباره خدای سبحان به کار می‌رود.

### واژگان کلیدی

تفسیر کلامی، آیه ۷۳ مائده، آیه ۷ مجادله، مسیحیت، تثلیث، توحید، ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ، رَابِعُ ثَلَاثَةٍ.

## طرح مسئله

یکی از باورهای مسیحیت، تثلیث است و بر پایه آن، پدر، پسر و روح القدس (یا حضرت مریم) از مصادیق آن شمرده شده، به صورت «جامع»، «مجموع» و یا «جمع» خدا دانسته می‌شوند. قرآن این باور مسیحیان را برنناخته، از طرق مختلفی آن را باطل می‌داند، مثلاً گاهی با نفی فرزند داشتن خدا و گاه با نفی الوهیت از غیر خدا، آن را مردود می‌داند. یکی دیگر از راه‌هایی که قرآن به مبارزه با تثلیث می‌پردازد، طرح این مسئله در قالب «ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ» است و بر اساس آن، کسانی را که به «ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ» اعتقاد دارند، کافر می‌داند: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ» (مائده / ۷۳) و از معتقدین به آن می‌خواهد تا این اعتقاد را رها کنند: «وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ». (نساء / ۱۷۱) این در حالی است که قرآن در آیه دیگر، خدا را «رَابِعٌ ثَلَاثَةٌ» معرفی کرده، معتقدان به آن را موحد می‌داند: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ». (مجادله / ۷) این توحید و آن کفر، به عدد سه و چهار منحصر نبوده، عمومیت دارد؛ یعنی اعتقاد به اینکه خداوند «خامس خمسة»، «سادس ستة» و ... است، همانند «ثالث ثلاثة»، کفر می‌باشد، ولی باور به اینکه خداوند «خامس اربعة»، «سادس خمسة» و ... است، همانند «رابع ثلاثة»، توحید ناب می‌باشد.

پژوهش حاضر با محوریت آیات قرآن کریم، در صدد تبیین بطلان «ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ»، «رَابِعٌ اَرْبَعَةٌ» و ... درباره خداوند و بیان توحید ناب «رَابِعٌ ثَلَاثَةٌ»، «خامس خمسة» و ... نسبت به او می‌باشد. بر این اساس، سؤال‌های ذیل در این تحقیق پاسخ داده می‌شود:

تثلیث به چند صورت متصور است؟

ادله قرآن برای بطلان تثلیث کدامند؟

چرا اعتقاد به «ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ» درباره خداوند باطل است؟

– چرا اعتقاد به «رَابِعٌ ثَلَاثَةٌ» درباره خداوند جایز است؟

## تثلیث

«تثلیث»، در لغت به معنای سه‌گوشه کردن و بر سه بخش کردن چیزی است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴ / ۱۷۵) و در الهیات مسیحی، یکی از اعتقادات بنیادینی است که بیانگر الوهیت خدای سه‌گانه می‌باشد. (مسترهاکس، ۱۳۷۷: ۳۴۵ – ۳۴۴؛ میشل، ۱۳۸۱: ۷۶ – ۷۳) درباره این اعتقاد مسیحیان به چند نکته اشاره می‌شود:

## ۱. مصادیق تثلیث

درباره مصادیق تثلیث دو دیدگاه وجود دارد: الف) مشهور آن است که مصادیق تثلیث عبارت‌اند از: پدر (خدا)، پسر (عیسی) و روح القدس؛ ب) بر اساس آیه «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (مائده / ۱۱۶)، مصادیق تثلیث عبارت است از: خدا، عیسی ﷺ و حضرت مریم. در این آیه، هرچند مورد خطاب، عیسی ﷺ است، ولی عتاب آن برای مردمی است که غیر از الوهیت الله، برای عیسی ﷺ و مادرش نیز الوهیت قائل شده‌اند. (زمخشری، ۱۴۱۵: ۱ / ۵۹۴ - ۵۹۳؛ طبری، ۱۴۱۵: ۴ / ۴۲۳؛ محلی و سیوطی، ۱۴۱۶: ۱۲۳؛ رازی، ۱۴۲۰: ۱۲ / ۴۰۸؛ بروسوی، بی‌تا: ۲ / ۴۲۳)

## ۲. صور و انواع تثلیث

تثلیثی که مسیحیت بدان معتقدند، امری مجهول بوده، (رازی، ۱۴۲۰: ۱۱ / ۲۷۱ و ۲۷۲؛ قرشی، ۱۳۷۷: ۳ / ۱۱۹) در تفسیر آن، صور مختلفی بیان شده است، از جمله:

الف) جامع اب، ابن و روح القدس خداست. این حالت، صور مختلفی می‌تواند داشته باشد، مانند: یک، خدا، امری جامع و مانند نوع واحدی است که هر یک از این سه اقنوم (ذات)، فرد و مصداقی از آن جامع و کلی هستند؛ دو. افزون بر اقانیم ثلاث، از مجموع آنها، جوهری خاص به‌وجود می‌آید که خدا نامیده می‌شود. در واقع در این صورت، به‌جای تثلیث، تربیع به‌وجود می‌آید؛ سه. هر سه اقنوم، معدوم می‌شوند و امر جامعی که مغایر با این سه است، به‌وجود می‌آید؛ چهار. برخی از اقانیم، معدوم می‌شوند و برخی دیگر باقی می‌مانند. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۳ / ۲۰۱ و ۲۰۳)

ب) مجموع اب، ابن و روح القدس خداست. در این صورت، خدا، مرکب از سه جزء و محتاج به این اجزاء است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۴ / ۲۲۷)

ج) جمیع اب، ابن و روح القدس خدا هستند. در این صورت، هر کدام از این اقانیم ثلاثه، در عرض همدیگر بوده، مستقلاً خدا هستند. (مصطفوی، ۱۳۸۰: ۷ / ۱۷۷)

د) خدا ذاتی است که جوهری قائم به خود دارد و هر یک از سه اقنوم وجود (اب، علم (ابن) و حیات (روح‌القدس) از صفات او هستند. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۱ / ۲۷۲ - ۲۷۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۳ / ۲۰۱)

ه) خدا موجودی است که در عین وحدت، سه تاست و در عین سه تا بودن، یکی است، همانند چراغی که در عین وحدت از سه شیء روغن، فتیله و آتش تشکیل شده است. (میشل، ۱۳۸۱: ۷۵؛ سلیمانی اردستانی، ۱۳۸۱: ۱۱۱؛ ابن‌عاشور، ۱۹۹۷: ۶ / ۵۴؛ قرطبی، ۱۴۰۵: ۶ / ۲۳) این صورت یا شبیه شماره اول است که نوع واحد با افراد کثیر است یا شبیه شماره دوم است که یک وجود از سه جزء

تشکیل شده است یا تناقض‌گویی است و یا امر رازآلود است. (توماس، ۱۳۸۱: ۷۲ - ۷۵؛ گوستاولوبون، ۱۳۸۰: ۳ / ۷۷۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۳ / ۲۲۳؛ طوسی، بی‌تا: ۳ / ۴۰۲؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۳ / ۲۰۱ - ۲۰۰) (ق) هر یک از اقوام مسیحی، درباره تثلیث، صورت خاصی دارند، مثلاً «ملکانیه» بر این باورند که هر یک از اقاییم سه گانه، قدیم و خدا هستند، ولی با همدیگر اتحاد و امتزاج داشته، کثرت به وحدت برمی‌گردد، مانند امتزاج آب با شیر. «نسطوریه» معتقدند خدا یکی است و اقاییم سه‌گانه، چیزی غیر از ذات خدا نیستند، ولی نه به صورت امتزاج، بلکه به صورت اشراق، مانند اشراق خورشید در بلور. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۳ / ۲۰۱) به باور «یعقوبیه»، خدا در قالب عیسی علیه السلام به گوشت و خون منقلب شد و از این جهت، عیسی علیه السلام، اله گردیده است. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۳ / ۲۰۱)

(ز) خدا به صورت متوالی و در طول تاریخ عمل می‌کند. او ابتدا به عنوان خالق، پدر بود. بعد به عنوان پسر و در شکل عیسی مسیح از مریم متولد و مصلوب شد و در نهایت به‌عنوان روح القدس به تطهیر و حیات‌بخشی مومنان می‌پردازد. (ایلخانی، ۱۳۷۴: ۸۹)

## ۲. پیشینه تثلیث

در ارتباط با پیشینه تثلیث، دیدگاه‌های مختلفی بیان شده است که به چند مورد آن اشاره می‌شود:

- گاه گفته می‌شود: تثلیث، ساخته مسیحیان نبوده، قبل از آمدن مسیح در مصر، فلسطین، هند، چین و جاهای دیگر نیز رواج داشته است. (الشیخ، ۱۳۸۷: ۱۰۲ و ۱۰۳)
- به اعتقاد برخی، پولس تثلیث را در مقابل سه خدای رومیان زائوس (پدر خدایان) سار پدون (یگانه پسر زائوس) آپولون (خدای واسطه میان پدر و پسر) به‌وجود آورده است. (قرشی، ۱۳۷۷: ۳ / ۱۱۹)
- گاه گفته می‌شود: مسیحیان قرون اول و دوم میلاد اعتقادی به تثلیث نداشته، حضرت عیسی علیه السلام را پیامبر برگزیده خدا و فرزند حضرت مریم علیه السلام می‌دانستند، اما در قرن سوم، ترتولیانس که فردی بت‌پرست بود، با ایمان آوردن به مسیح، زمینه شکل‌گیری تثلیث را فراهم کرد. (مک کراث، ۱۳۸۵: ۱۲ و ۳۶۲) در این زمان، مراد از تثلیث این بود که تنها «پدر» موجودی ازلی است و «پسر» و «روح القدس» هر دو مخلوق هستند (جوآن، ۱۳۷۷: ۱۵۰)، ولی به سبب وجود اختلاف میان اسقف‌ها و دخالت کنستانتین امپراتور روم، بنا بر این شد که مسیح به عنوان خدا و هم ذات با خدا به عنوان اقنوم دوم و در کنار خدای پدر به‌عنوان خدا پرستش شود. بر این اساس، آموزه اعتقاد عیسی خدایی تثبیت شد و اکثر اسقف‌ها این مسئله را پذیرفته، آن را تایید کرده، مخالفان آن را تحت تعقیب قرار می‌دادند. (الستر، ۱۳۸۵: ۳۳۶؛ جوآن، ۱۳۷۷: ۱۵۰؛ کاکس، ۱۳۸۱: ۶۱) مدتی بعد درباره نقش «روح القدس» در میان اسقف‌ها نزاعی به‌وجود آمد و در نهایت در قرن چهارم میلادی،

الوهیت «روح القدس» به عنوان خدا و بخشنده حیات که از پدر صادر می‌گردد، پذیرفته شد. (جوآن، ۱۳۷۷: ۷۹) این امر سبب شد تا «روح القدس» نیز هم‌تراز با خدا گردد. بدین ترتیب تثلیث کامل گردید. البته کلیسای کاتولیک در سال ۵۶۹ بر این باور شد که «روح القدس»، خدا و بخشنده حیاتی است که از پدر و پسر صادر می‌شود. (لین، ۱۳۸۶: ۶۷)

تثلیث در قرون وسطی نیز مورد پذیرش بود، ولی در قرن شانزدهم میکایل سروتوس کشیش بلژیکی، عقیده به آن را کفر محض و باطل دانست؛ چون بر این باور بود که این مسئله، در صحف عهد جدید وجود ندارد و از بدعت‌های کلیساست. او معتقد بود عقلاً محال است که از اجزای ثلاثه سه شخصیت، خدای واحد به وجود آید. بعد از او نیز افرادی با تثلیث مخالفت کرده، مورد حمله و تکفیر پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها قرار گرفتند. (بی‌ناس، ۱۳۹۲: ۶۸۰)

#### ۴. بطلان تثلیث

قرآن برای بطلان تثلیث، مراحل و راه‌های گوناگونی را طی می‌نماید که در ذیل بیان می‌گردند:

##### یک. فرزند نداشتن خدا

قرآن در یک مرحله، برای بطلان تثلیث، ثابت می‌کند خدا فرزندی ندارد. از منظر قرآن، این مسئله به دو صورت اثبات‌پذیر است:

**الف) با دلیل خاص:** منظور از دلیل خاص این است که قرآن ثابت می‌کند عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرزند خدا نیست. از منظر قرآن، عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بدون لحاظ رسالت، هیچ تفاوتی با سایر انسان‌ها ندارد و همانند آنها، مخلوقی است که از بشر متولد شده است و همه عوارض و لوازم بشریت، مانند خوردن و آشامیدن، رشد و نمو، سیری و گرسنگی، خواب و بیداری، لذت و الم و ... را دارد؛ بر این اساس، امر خاصی در او نیست تا سبب شود او فرزند خدا باشد. تنها امتیاز او از سایر انسان‌ها، نبوت و معجزات اوست که در سایر انبیاء نیز وجود دارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳ / ۲۸۸)

**ب) با دلیل عام:** منظور از دلیل عام، دلیلی است که ثابت می‌کند خداوند مطلقاً فرزندی ندارد و فرزند داشتن برای او محال است؛ زیرا اولاً شرط فرزند داشتن و تولید مثل، مادی بودن است، درحالی‌که خداوند، خالق ماده و منزّه از آن است؛ ثانیاً لازمه زاد و ولد، فعل تدریجی است، درحالی‌که خداوند افعال خود را با «كُنْ فَيَكُونُ» انجام می‌دهد: «مَا كَانَ لَهُ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَكَلٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ (مریم / ۳۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳ / ۲۸۷) ثالثاً اموری مانند احتیاج، منفعت و ... از عوامل نیازمندی به فرزند هستند، درحالی‌که خدا، بی‌نیاز و غنی مطلق است:

«قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَكْدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ». (یونس / ۶۸) با اثبات فرزند نداشتن خدا، دیدگاه کسانی که عیسی علیه السلام را به عنوان فرزند خدا و در قالب یکی از اقانیم ثلاثه معرفی می‌کنند، باطل می‌گردد.

## دو. اله نبودن غیر خدا

قرآن در مرحله دیگر برای بطلان تثلیث، الوهیت غیر خدا را نفی می‌کند. از منظر قرآن، نفی الوهیت ماسوی الله، به دو دسته تقسیم می‌شوند:

### الف) ادله خاص

ادله‌ای که الوهیت افرادی خاص، مانند عیسی علیه السلام را باطل می‌دانند. این ادله عبارتند از:

۱. فرزند مریم بودن عیسی علیه السلام: قرآن، در موارد مختلفی عیسی علیه السلام را فرزند حضرت مریم علیها السلام معرفی کرده است: «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ». (نساء / ۱۷۱) این وصف اشعار دارد که او از انسان متولد شده، مانند سایر انسان‌ها، عوارضی مانند خوشحالی و ناراحتی، لذت و الم، خواب و بیداری و ... بر او عارض می‌شوند، درحالی‌که این اوصاف، مختص مخلوقات و ممکنات است و خداوند هیچگاه به این اوصاف، متصف نمی‌شود. از این جهت، عیسی علیه السلام نمی‌تواند خدا باشد.

۲. غذا خوردن عیسی علیه السلام: این دلیل را می‌توان در قالب شکل منطقی چنین بیان کرد:

مقدمه اول: عیسی علیه السلام و مادرش، غذا می‌خورند: «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَأَنَّا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ». (مائده / ۷۵)

مقدمه دوم: کسانی که غذا می‌خورند، به آن محتاج هستند.

مقدمه سوم: خدا، احتیاج ندارد.

نتیجه: عیسی علیه السلام و مادرش، خدا نیستند.

اینکه در آیه فوق، از میان احتیاج‌های انسان، فقط به خوردن اشاره کرده است، شاید به این دلیل باشد که خوردن غذا، بیش از هر عمل دیگری به مادیت و احتیاج انسان دلالت دارد، به طوری که اگر غذا نخورد، ضعیف و ناتوان گشته، از بین می‌رود و به همین دلیل نمی‌تواند خدا باشد.

۳. عبادت کردن عیسی علیه السلام و دعوت نمودن به عبادت: از منظر قرآن حضرت عیسی علیه السلام از یک سو، از عبادت خدا ابائی نداشت: «لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ» (نساء / ۱۷۲) و از سوی دیگر، مردم را به عبادت خدا دعوت می‌کرد: «وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ». (مائده / ۷۲) این دعوت و آن عبادت، نشانه آن است که عیسی علیه السلام مربوب بوده، موجود دیگری، رب و پرورش‌دهنده است؛ چون عابد، غیر از معبود است و معنا ندارد موجودی، خود را مستقل و اله بداند

و در عین حال، خود را به سختی انداخته، خدای دیگری را عبادت نماید. به تعبیر دیگر، معقول نیست خدایی، خدای دیگر را عبادت نماید و یا دیگران را به عبادت خدای دیگر دعوت کند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳ / ۲۸۹)

۴. نبودن مقتضی الوهیت در عیسی علیه السلام: عیسی علیه السلام مانند سایر انسان‌ها بوده، در خلقتش امر زائدی برای خدا بودن وجود ندارد. اگر کسی بخواهد او را به دلیل نداشتن پدر، خدا قرار دهد، باید حضرت آدم علیه السلام را به طریق اولی، خدا بداند؛ چون حضرت آدم علیه السلام علاوه بر پدر، مادر هم نداشت: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (آل عمران / ۵۹) و اگر کسی عیسی علیه السلام را به خاطر کارهای خارق‌العاده‌ای که انجام می‌داد، مانند تبدیل گِل به پرنده و ... خدا بداند، اولاً او اعتراف دارد که این کارها به اذن الله بوده است: «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ يَأْذِنُ فَيَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا يَأْذِنُ» (مائده / ۱۱۰)؛ ثانیاً پیامبران دیگر نیز به اذن الله کارهایی مشابه کار او انجام می‌داند، مثلاً حضرت موسی علیه السلام به اذن الله، عصای خود را به صورت اژدها در می‌آورد: «فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ» (اعراف / ۱۰۷) و یا حضرت صالح علیه السلام از درون کوه، شتری بیرون آورد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳ / ۲۸۹)

با توجه به ادله فوق، عیسی علیه السلام الوهیتی ندارد و اگر کسی او را اله بداند، کافر است: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ». (مائده / ۷۲)

#### ب) ادله عام

منظور ادله‌ای هستند که الوهیت غیر خدا را به طور مطلق نفی می‌کنند، مانند:

۱. ادله توحید: قرآن به صورت‌های مختلفی بر یکتایی خدا و نفی شریک از او تأکید دارد که در

ذیل به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

الف) اگر خدا شریکی داشته باشد، اولاً هر یک از شرکاء مخلوقات خود را تدبیر و اداره می‌کنند؛ ثانیاً بعضی از شرکاء بر بعضی دیگر برتری می‌جستند، درحالی‌که تالی به هر دو قسم آن باطل است؛ چون در این دو صورت، جهان هستی به تباهی کشیده می‌شود. با بطلان تالی، مقدم نیز باطل بوده، یکتایی خدا ثابت می‌شود: «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَكْدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ». (مؤمنون / ۹۱)

ب) قرآن با برهانی که به برهان تمانع معروف است، یکتایی و یگانگی خدا را بیان می‌کند.

مقدمات این برهان عبارت‌اند از:

مقدمه یکم: اگر در آسمان و زمین، معبودی جز الله بود، هر دو فاسد می‌شدند: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا». (انبیاء / ۲۲)

مقدمه دوم: در آسمان و زمین، تفاوت و نقصانی نیست: «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ». (ملک / ۳)

نتیجه: در آسمان و زمین، معبودی جز خدا نیست.

ج) قرآن گاهی، مُردن موجودات را حد وسط برهان قرار داده، الوهیت را از آنان نفی می‌کند. مقدمات این برهان عبارت‌اند از:

مقدمه یکم: خدا می‌تواند عیسی علیه السلام و دیگران را بمیراند و هلاک نماید: «قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا». (مائده / ۱۷)

مقدمه دوم: کسی که بمیرد و هلاک شود، خدا نیست.

نتیجه: عیسی علیه السلام و دیگران، خدا نیستند.

د) گاهی قرآن برای پایین آوردن سطح مطالب دقیق خود و بالا بردن سطح افکار انسان‌ها از مثل استفاده می‌کند. بر این پایه، در باب نفی الوهیت از دیگران، در قالب مَثَل می‌فرماید: انسانی که مملوک دو مالکی است که در مالکیت او شریک بوده، همواره درباره او با همدیگر مشاجره دارند، با کسی که مملوک مالک واحدی است، یکسان نیستند: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا» (زمر / ۲۹) و در آیه دیگر، در این باره می‌فرماید: «أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ». (یوسف / ۳۹)

۲. جمع غنی و فقیر: الوهیت ماسوی الله بدین معناست که آنها از یک‌سو، به دلیل خدا بودن باید غنی بالذات (وجود مستقل یا واجب‌الوجود) باشند و از سوی دیگر، به دلیل مخلوق بودن، باید فقیر بالذات (وجود رابط یا ممکن‌الوجود) باشند، درحالی‌که غنی بالذات با فقیر بالذات، سازگار نبوده، با همدیگر جمع نمی‌شوند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ». (فاطر / ۱۵) این آیه، هرچند بیانگر فقر انسان‌ها نسبت به خداست، ولی ماسوی الله در این مسئله با انسان‌ها مشترک بوده، حتی فقر برخی از آنها بیشتر از انسان‌هاست و از این جهت، آیه شامل همه مخلوقات می‌شود.

با دلیل‌های خاص، فقط الوهیت عیسی علیه السلام باطل می‌شود، نه اصل تثلیث؛ چون ممکن است کسی عیسی علیه السلام را اله نداند، ولی موجود دیگری را در عرض خدا قرار داده، او را خدا بدانند، اما بر اساس دلیل‌های عام، الوهیت ماسوی الله به طور کلی باطل می‌شود و جایی برای تثلیث باقی نمی‌ماند.



سه. بطلان اعتقاد به «إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ»

قرآن در مرحله‌ای دیگر، برای بطلان تثلیث، اعتقاد به اینکه خدا «ثالثُ ثَلَاثَةٍ» است را کفر دانسته: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» (مائده / ۷۳)، از آن نهی می‌کند: «وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ». (نساء / ۱۷۱) در ذیل ابتدا به معنای «ثالثُ ثَلَاثَةٍ» و سپس به ادله بطلان آن اشاره می‌شود:

#### معنای ثالث ثلثه

«ثالثُ ثَلَاثَةٍ» بدین معناست که سه چیز وجود دارند که اولی، به دلیل هم‌عرض بودن با دومی و سومی، با آنها مغایرت دارد. دومی نیز به دلیل هم‌عرض بودن با اولی و سومی، مغایر با آنهاست. همچنین سومی نیز مغایر با اولی و دومی است. این سه چیز به دلیل هم‌عرض بودن، تحت شمارش درآمده، از کنار هم قرار گرفتن آنها، عدد سه به‌وجود می‌آید. از این جهت، انسان از هر کدام که شمارش را شروع کند، همان اول می‌شود و بعد از آن دومی و نهایتاً سومی قرار می‌گیرد، مثلاً اگر از «الف» شروع کند، «الف»، آخِذُ ثَلَاثَةٍ است، «ب» ثانی ثَلَاثَةٍ و «ج» ثالث ثَلَاثَةٍ می‌باشد و اگر از «ب» شروع کند، «ب» اولی می‌شود و مابقی دومی و سومی از این سه تا می‌شوند و ... به باور مسیحیت، جایگاه خدا در میان اقانیم ثلثه (یعنی خدا، عیسی و روح القدس)، سومی این سه تا است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۶ / ۷۰؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹ / ۱۸۵؛ جوادی آملی، ۱۳۹۶: ۲۳ / ۳۵۲)

#### ادله بطلان اعتقاد به «ثالثُ ثَلَاثَةٍ»

اعتقاد به «ثالثُ ثَلَاثَةٍ» درباره خدا باطل بوده، برای بطلان آن چند دلیل ذکر می‌شود: دلیل یکم: در «ثالثُ ثَلَاثَةٍ» هر یک از این موجودات ثلاث، در عرض همدیگر قرار داشته، حدّ خاصی دارند، به‌طوری‌که جایی که اولی قرار دارد، دومی و سومی قرار ندارند و جایی که دومی قرار دارد، اولی و سومی قرار ندارند و ... از آنجا که مطابق دیدگاه مسیحیت، خدا در این مجموعه، «ثالثُ ثَلَاثَةٍ» است، لازمه آن محدودیت، مادیت و جسمیت خدا است؛ درحالی‌که این امور از لوازم مخلوقات و مکنات است و خدا به هیچ کدام از آنها متصف نمی‌شود. (جوادی آملی، ۱۳۹۶: ۳۵۲)

دلیل دوم: اندیشمندان برای واحد اقسامی ذکر کرده‌اند، از جمله:

۱. واحد حقیقی: واحدی که بدون واسطه، به وحدت متصف می‌شود و اسناد وحدت به آن، «اسناد

الی ما هو له» است. این واحد اقسامی دارد، مانند:

الف) واحد حق یا وحدت حقه حقیقیه: واحدی که وحدت، عین ذاتش است و به همین دلیل

تکرارپذیر و کثرت‌پذیر نیست؛

ب) واحد عددی: واحدی که وحدت زائد بر ذاتش است و از این جهت، تکرارپذیر بوده، با تکرار خود، کثرت؛ یعنی دوم، سوم و ... را ایجاد می‌کند؛

ج) واحد نوعی: واحدی که ماهیت و طبیعت کلی داشته، افراد زیادی تحت آن مندرج هستند؛

د) واحد جنسی: منظور جنسی واحدی است که انواع زیادی تحت آن قرار دارند.

۲. واحد غیر حقیقی: واحدی که با واسطه، به وحدت متصف می‌شود و اسناد وحدت به آن، «اسناد

الی غیر ما هو له» و مجازی است. این واحد اقسامی دارد، مانند:

الف) واحد بالنوع یا تماثل: یعنی دو یا چند فرد که به سبب نوعشان واحد هستند؛

ب) واحد بالجنس یا تجانس: یعنی دو یا چند نوع که به سبب جنسشان واحد هستند. (طباطبایی،

۱۴۱۶: ۱۴۰)

«ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» بیانگر وحدت عددی است، درحالی که اندیشمندان، وحدت خدا را وحدت حقه

حقیقیه دانسته، با ادله عقلی و نقلی، وحدت عددی، نوعی، جنسی، بالنوع و بالجنس را از او نفی می‌کنند که در ذیل به برخی از این ادله اشاره می‌گردد:

الف) نفی وحدت عددی از خدا: برای نفی وحدت عددی، ادله عقلی و نقلی ارائه می‌گردد:

۱. ادله عقلی بر نفی وحدت عددی از خدا

دلیل یکم: درباره عدد دو احتمال وجود دارد: احتمال یکم) کم منفصل: کم، ماهیتی است که ذاتاً

قابل قسمت وهمی است. به باور فلاسفه، خدا از یکسو، هستی محض بوده، به دلیل نداشتن

ماهیت، نه جوهر است و نه عرض. به همین دلیل، کم که از اعراض است، درباره خدا صدق نمی‌کند.

از سوی دیگر، به دلیل بسط الحقیقه بودن، تقسیم‌پذیر نیست. از این جهت نیز خداوند تحت مقوله

کم قرار نمی‌گیرد تا قابل شمارش باشد. احتمال دوم) معقول ثانی فلسفی: معقول ثانی فلسفی، که

عروض آن ذهنی و اتصاف آن خارجی است، فقط منشأ انتزاع خارجی دارد، نه ما به ازاء خارجی؛

درحالی که خداوند، وجود خارجی داشته، معقول ثانی فلسفی نیست. بر این پایه، خداوند متصف به

وحدت عددی نمی‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۶: ۱۱۰؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۲: ۲ / ۱۹۷)

دلیل دوم: خداوند بیکران و بی‌نهایت بوده، چیزی بیرون از او نیست تا بخواهد دوم و سوم خدا

باشد. از این جهت، فرض وجود دوم و سوم برای او فرضی باطل است. در قالب برهان این دلیل را

می‌توان چنین بیان کرد:

مقدمه یکم: خدا وجودی ازلی و ابدی بوده، از تمام جهات، مانند علم، قدرت و ... بی‌نهایت است.

مقدمه دوم: در موجود بی‌نهایت، تعدد و دوگانگی راه ندارد؛ زیرا در این صورت، وجود اولی، فاقد

کفر «ثالثُ ثَلَاثَةٍ» و توحید «رابعُ ثَلَاثَةٍ» از منظر قرآن کریم □ ۲۱۳

وجود دومی و فاقد تمام صفات ذاتی و فعلی اوست. همچنان که وجود دومی نیز فاقد وجود اولی و فاقد تمام صفات ذاتی و فعلی اوست. معنای این فقدان، چیزی جز متناهی و محدود بودن هر دو نیست.

نتیجه: خداوند یکی بوده، تعددی ندارد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۴ / ۲۲۶)

۲. ادله نقلی بر نفی وحدت عددی از خداوند: ادله نقلی بر نفی وحدت عددی از خداوند زیاد است، از جمله حضرت علی علیه السلام درباره خدا می فرماید: «وَاحِدٌ لَا يَعْدِي» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵) و در جای دیگر می فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ ... الْأَحَدُ لَا يَتَأْوِيلُ عَدَدٍ». (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲)

ب) نفی وحدت نوعی، جنسی، بالنوع و بالجنس از خداوند

خداوند هستی محض بوده، ماهیت ندارد و چیزی که ماهیت ندارد، نه نوع است تا وحدت نوعی داشته باشد و نه جنس دارد تا وحدت جنسی داشته باشد و وقتی وحدت نوعی و جنسی نداشت، وحدت بالنوع و بالجنس نیز ندارد. (شیرازی، ۱۴۲۳: ۱ / ۱۱۵)

نقد دیدگاه فخررازی درباره «إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ»

فخررازی می نویسد:

«إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» به تثلیث مسیحیت اشاره دارد؛ اگر منظور مسیحیان این باشد که خدا، جوهر واحدی است که از سه اقنوم تشکیل شده است و علاوه بر اینکه هر یک از این اقنومها به تنهایی خدا هستند، کل آنها نیز خداست، حرف باطلی است؛ چون واحد نمی تواند سه تا باشد و بالعکس؛ ولی اگر منظور آنان این باشد که سه اقنوم به منزله صفات خدا و زائد بر ذات هستند، حرف درستی است. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۲ / ۴۰۸ و ۴۰۹)

او همچنین به نقل از «واحدی» می نویسد:

اگر منظور کسی که می گوید «إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ»، الوهیت این سه موجود باشد، کافر است، ولی اگر منظور او این باشد که خدا سومی این سه موجود است، سخن درستی است. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۲ / ۴۰۸)

این دیدگاه فخررازی صحیح نیست؛ زیرا اولاً صفات خدا زائد بر ذات نیستند؛ چون در این صورت اگر این صفات، حادث باشند، باید قائل شد که خداوند از ازل علم ندارد و اگر قدیم باشند، لازمه اش تعدد قدماست که بدتر از مسئله تثلیث است؛ ثانیاً مطابق برخی از تفسیرها، هر یک از «اب»، «ابن» و «روح القدس» از عناصر تثلیث هستند، نه صفات وابسته به خدا؛ ثالثاً دیدگاه واحدی و تأیید

فخررازی، هر دو باطل هستند؛ چون وحدت خدا، وحدت حقه حقیقیه است، نه عددی. از این جهت موجود دیگری در عرض او قرار نمی‌گیرد تا با او شمارش شود. (جوادی آملی، ۱۳۹۶: ۳۵۴)

## رابع ثلاثة

### ۱. معنای «رابعُ ثَلَاثَةٍ»

در «ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» سه موجود به صورت هم‌عرض، کنار همدیگر قرار دارند که به دلیل محدودیت، به شمارش درآمده، عدد سه را به‌وجود می‌آورند، اما معنای «رابعُ ثَلَاثَةٍ»، این است که علاوه بر سه موجودی که هم‌عرض یکدیگر هستند، موجود چهارمی آنان را همراهی می‌کند که اولاً علاوه بر اینکه با هر یک از اولی، دومی و سومی هست، بین اولی و دومی، بین دومی و سومی و بین اولی و سومی نیز وجود دارد؛ ثانیاً بدون حلول و امتزاج، به درون همه احاطه دارد؛ ثالثاً در همان حال و در همان زمان که «رابعُ ثَلَاثَةٍ» است، «خامس اربعه»، «سادس خمسه» و ... نیز می‌باشد و به همین دلیل نمی‌توان با شمارش، از او گذشت تا به موجود دیگری رسید که دوم و سوم آن باشند.

بر این اساس، هر چند قرآن از اعتقاد به «ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» نهی کرده، آن را کفر می‌داند، ولی کاربرد «رابعُ ثَلَاثَةٍ»، «خامس اربعه» و ... را برای خدا جایز و عین توحید می‌داند، مثلاً در سوره مجادله می‌فرماید هرگاه سه نفر با همدیگر نجوا کنند، خدا، چهارمی آن سه نفر است (نه نفر چهارم آنان) و اگر نجواکنندگان، چهار نفر باشند، خدا پنجمی آن چهار نفر است (نه نفر پنجم آنان) و ...؛ یعنی وحدت خدا، وحدت خاصی است که با همراهی سه نفر، عدد آنها، چهار نفر نمی‌شود و با معیت چهار نفر، تعداد آنها پنج نفر نمی‌شود: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَاعِيَهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا». (مجادله / ۷)

در واقع، تعبیری مانند «رابعُ ثَلَاثَةٍ»، «خامس اربعه» و ...، بیان دیگری از احاطه قیومی و علمی خداوند نسبت به مخلوقات است و از این جهت، قرآن برای عمومیت معیت خداوند با همگان، با اشاره به برهان و دلیل مسئله، در ادامه آیه می‌فرماید: «وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا» (مجادله / ۷)؛ یعنی هیچ‌جا از احاطه قیومی و علمی خداوند خالی نیست، حتی اگر افرادی شبانه و در پشت درهای بسته نیز تصمیمی بگیرند، خدا با آنان بوده، از اسرار سری آنان با خبر است: «وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ». (نساء / ۱۰۸؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹ / ۱۸۴)

به‌عنوان مثال و برای نشان دادن حضور و معیت خداوند با مخلوقات، می‌توان به داستان حضرت

موسی علیه السلام و فرعون اشاره کرد. در این داستان، خداوند از یک سو، به حضرت موسی و هارون علیهم السلام ماموریت داده، فرمود: به سوی فرعون بروید: «اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ». (طه / ۴۳) از سوی دیگر، وقتی این دو پیامبر به سوی فرعون رفتند، خدا می فرماید پیش فرعون بیاید: «فَأْتِيَا»؛ یعنی وقتی من با شما دو نفر (حضرت موسی و هارون) سخن می گویم، با شما هستم. زمانی که در حال رفتن به سوی فرعون هستید، نیز من با شما دو نفر هستم و در نهایت وقتی که نزد فرعون آمدید، من آنجا نیز حضور داشته، با هر سه نفر شما هستم. (نه اینکه من یک جا باشم و به شما بگویم نزد فرعون بروید) با توجه به این همراهی خداوند است که قرآن در سوره طه به صورت تشبیه به حضرت موسی و هارون علیهم السلام می فرماید: «إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَ أَرِي» (طه / ۴۶) و در سوره شعراء به صورت جمع می فرماید: من با هر سه نفر شما (موسی، هارون و فرعون) هستم: «فَأَذْهَبَا يَا أَيَّتُهَا إِنَّا مَعَكُمْ». (شعراء / ۱۵) البته معیت خداوند با حضرت موسی و هارون علیهم السلام برای تأیید آنهاست و همراهی با فرعون برای عذاب کردن اوست.

## ۲. اثبات «رابعُ ثَلَاثَةٍ» نسبت به خدا و نفی «ثالثُ ثَلَاثَةٍ» از او

درباره اینکه چرا خدا «رابعُ ثَلَاثَةٍ» است، نه «ثالثُ ثَلَاثَةٍ» می توان به ادله ذیل اشاره کرد:

دلیل یکم: در «ثالثُ ثَلَاثَةٍ»، سه موجود محدود کنار همدیگر قرار دارند که از یک سو، موجود اولی در جایی قرار دارد که دومی و سومی در آنجا نیستند. همچنین موجود دومی در جایی قرار دارد که اولی و سومی در آنجا نیستند و ... از سوی دیگر، از هر کدام از این موجودات محدود، شمارش شروع شود، همان، اول است و هر جا که وجودش تمام شود، نوبت به شمارش موجود دوم می رسد و ... این در حالی است که خدا با اینکه با همه موجودات همراهی دارد، به دلیل نامحدود بودن، هم عرض هیچ یک از آنها نبوده، با آنان به شمارش در نمی آید. از این جهت، قرآن به صورت مطلق، همراهی و احاطه خداوند را شامل کمتر از سه نفر و بیشتر از آن دانسته، در همه این موارد، خداوند را بیرون از شمارش قرار می دهد: «وَلَا آدَنِي مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ إِنْ مَا كَانُوا». (جوادی آملی، ۱۳۹۶: ۳۵۱) به تعبیر دیگر، مقتضای وحدت سیاق در آیه «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَاعِيَهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا آدَنِي مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ إِنْ مَا كَانُوا»، این است که منظور از دو استثنای «إِلَّا هُوَ رَاعِيَهُمْ» و «إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ» یک چیز بوده، به استثنایی که در ادامه آیه آمده است؛ یعنی «إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ إِنْ مَا كَانُوا» برمی گردند. بر این اساس، معیتی که در این آیه ذکر شده، همانند معیتی است که در آیات دیگر آمده، مانند: «وَهُوَ مَعَكُمْ إِنْ مَا كُنْتُمْ»، (حدید / ۴) «وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ» (نساء / ۱۰۸) و بیانگر احاطه قیومی خداوند است.

به عنوان تشبیه معقول به محسوس، اگر دو نور محدودی مانند نور خورشید و نور ماه در نظر گرفته شوند، می‌توان آنها را تحت شمارش در آورد و گفت: یکی نور خورشید و دیگری نور ماه است؛ اما اگر نوری نامتناهی و بیکرانی فرض شود که بدون محدودیت و امتزاج، در تمام نورها حضور و ظهور داشته باشد، در عرض آن نمی‌توان نور دیگری را به عنوان نور دوم، سوم و ... فرض نمود؛ چون هیچگاه نمی‌توان از این نور نامتناهی بیرون رفت تا نوبت به نور دیگری برسد. (جوادی آملی، ۱۳۹۶: ۳۵۴ و ۳۵۹)

بر این اساس، وقتی امام صادق علیه السلام به یکی از اصحابش فرمود: «معنای الله اکبر چیست؟» و صحابی گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»، حضرت به او فرمود: «شما از یکسو، خدایی درست کردی و از سوی دیگر، اشیا ساختی. سپس برای هر کدام حدّ و مرزی مشخص کردی و به این نتیجه رسیدی که حد و مرز خدا از سایر اشیا بزرگتر است». صحابی پرسید: «پس چه باید گفت؟» حضرت فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»؛ چون خدا نامتناهی بوده، در عرض مخلوقات قرار نمی‌گیرد و با آنها سنجیده نمی‌شود. (کلینی، ۱۴۰۷: ۱ / ۱۱۸)

فردوسی نیز در این باره می‌سراید:

خداوند بالا و پستی تویی ندانم که ای هر چه هستی تویی

یعنی خداوند، تمام حقیقت هستی بوده، ماسوی الله همگی آیت و نشانه او هستند و به همین دلیل، انسان نمی‌تواند آیت و نشانه‌های خدا را در کنار او قرار داده، شمارش نماید. همچنان که انسان، صاحب صورت را با صورتی که در آینه افتاده است، در عرض هم قرار نمی‌دهد و آنها را با هم نمی‌شمارد.

دلیل دوم: اگر خدا «ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» باشد، محدود بوده، و به دلیل محدودیت، از بسیاری از امور بی‌خبر خواهد بود؛ درحالی که خداوند عالم مطلق بوده، چیزی از او مخفی نیست. قرآن، عالم مطلق بودن خدا را گاهی با تعبیری صریح بیان می‌کند، مانند: «وَأَنَّ اللَّهَ يَكُلُّ شَيْءٍ عَالِمٌ»؛ (مائده / ۹۷) «وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرُّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ» (انعام / ۳)؛ «وَإِنْ تَجْهَرُوا بِالْقَوْلِ فَيَكْفُرُوا بِهِ يَخَفُ السِّرِّ وَأَخْفَى» (طه / ۷) و گاهی در قالب آیه سوره مجادله می‌فرماید: اگر نجواکنندگان سه نفر باشند، خدا رابع آنها و با آنهاست و به همین دلیل از تمام متصرفات آنان اعم از آشکار و پنهان آگاهی دارد. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۹ / ۳۷۶؛ طوسی، بی‌تا: ۹ / ۵۴۷؛ رازی، ۱۴۲۰: ۲۹ / ۴۹۰؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۴ / ۲۱۸) از این جهت، «رابعُ ثَلَاثَةٍ» که بیانگر احاطه علمی است، درباره خداوند به کار می‌رود، به خلاف «ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» که نشانه بی‌خبری است.

دلیل سوم: خدا وقتی می‌تواند «ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» باشد که واحد عددی باشد، چون واحد عددی تکرارپذیر بوده، با تکرار خود، سبب کثرت عدد می‌شود، درحالی‌که بیان شد وحدت خداوند عددی نیست و به همین دلیل از همراهی او با سه موجود دیگر، عدد چهار به دست نمی‌آید، بلکه آنها همان سه موجود هستند و خدا چهارمی آنهاست. همچنین از معیت او با چهار موجود، عدد پنج به دست نمی‌آید، بلکه آنها همان چهار موجود هستند و خداوند پنجمی آنهاست و ... به تعبیر دیگر، از آنجا که خداوند «واحد لا بعدد» است، «ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» درباره او به کار نمی‌رود، به‌خلاف «رَابِعُ ثَلَاثَةٍ».

(طباطبایی، ۱۴۱۷: ۶ / ۷۰ و ۷۱؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹ / ۱۸۴)

#### ۴. فرق «ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» با «رَابِعُ ثَلَاثَةٍ»

در «ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» که همان تثلیث است، دو امر باطل وجود دارد:

الف) معدود: در «ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ»، اب، ابن و روح‌القدس به نوعی خدا دانسته می‌شوند و مطابق یکی از صور متصور تثلیث، این سه موجود، هم‌سان و هم‌عرض یکدیگرند و از هر نفر که شمارش شروع شود، او اولی است و بعد از او، دومی و سومی قرار می‌گیرند و از مجموع آنها نیز عدد سه به وجود می‌آید، درحالی‌که ادله عقلی و نقلی، بر توحید تأکید کرده، تثلیث را باطل می‌دانند

ب) عدد: عدد از مقوله کمّ بوده، ویژگی اصلی آن قسمت‌پذیری است، درحالی‌که عدد یکی از اوصاف سلبی خداوند بوده، نمی‌توان آن را به خدا نسبت داد. این در حالی است که «رَابِعُ ثَلَاثَةٍ»، توحید ناب بوده، با مبرا دانستن خداوند از محدودیت، جسمیت و کمیت، بر نامتناهی بودن و احاطه قیومی و علمی او تأکید دارد و از این جهت، خود، تأکیدی بر بطلان «ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» است. بر این اساس، «ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» کفر محض و «رَابِعُ ثَلَاثَةٍ» توحید ناب است.

#### بیان چند نکته

در این قسمت به چند نکته در ارتباط با موضوع مقاله اشاره می‌شود:

#### نکته یکم: علت تأکید قرآن بر تعبیر «رَابِعُ ثَلَاثَةٍ»

اگر قرآن صرفاً در صدد بیان معیت خداوند با مخلوقات بود، به جای «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ...»، دو کار می‌توانست انجام دهد: الف) از تعبیر «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ» استفاده کند که هم مختصرتر و هم فهم آن آسان‌تر بود؛ ب) به «هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا» که در انتهای آیه آمده، بسنده کند تا هماهنگ با آیاتی باشد که می‌فرماید: «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»؛ (حدید / ۴)

ولی از آنجا که خداوند، علاوه بر مسئله معیت (که هم از تعبیر «إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ و...» به دست می‌آید و هم در انتهای آیه با صراحت آن را بیان کرده است)، در صدد بیان توحید ناب است، آیه را به صورت فوق بیان کرده است. آیه با بیان اینکه خدا، «رابع ثلاثه» است، نه «رابع اربعه»، کمیت و عدد را از خداوند نفی نموده، بر توحید ناب تأکید دارد.

#### نکته دوم: فرق آیه سوره کهف با آیه سوره مجادله

قرآن در سوره مبارکه کهف می‌فرماید: برخی درباره تعداد اصحاب کهف اختلاف کرده‌اند؛ گروهی گفتند: آنان سه نفر بوده‌اند و چهارمی آنان، سگشان بود. بعضی گفتند: آنان پنج نفر بوده‌اند و ششمی آنان، سگشان بود و در نهایت برخی گفته‌اند: آنان هفت نفر بوده‌اند و هشتمی آنان، سگشان بود: «سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَتَأْمِينُهُمْ كَلْبُهُمْ». (کهف / ۲۲) هر چند ظاهر این آیه شریفه، شبیه آیه سوره مجادله است که می‌فرماید: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا» (مجادله / ۷) ولی با آن بسیار متفاوت است؛ زیرا در سوره کهف، از آنجا که سگ و انسان دو نوع مختلف هستند، اگر کسی بخواهد، انسان‌ها را بشمارد، سگ اصحاب کهف، با اینکه عددپذیر است، در زمره آنها قرار نگرفته، با آنان شمرده نمی‌شود و به همین دلیل باید گفته شود: اصحاب کهف سه نفر بودند و چهارمی آنها سگشان بود و یا پنج نفر بودند و ششمی آنان سگشان بود و...؛ ولی همین سگ، از جهات دیگری، مانند حیوانیت، ممکن بودن، جسم بودن و...، با انسان‌ها مشترک است و اگر از این جهات کسی بخواهد، اصحاب کهف را بشمارد، سگ اصحاب کهف با انسان‌ها به شمارش در می‌آید، مثلاً گفته می‌شود اصحاب کهف، چهار یا شش یا ... ممکن الوجود بوده‌اند.

به تعبیر دیگر، سگ اصحاب کهف، موجودی است که عدد و رقم‌پذیر بوده، با لحاظ جهات خاصی همراه انسان‌ها به شمارش در می‌آید و با اضافه شدن به آنها، عدد آنان را بیشتر می‌کند و با لحاظ جهات خاصی درباره آن می‌توان گفت: «رابع اربعه» یا «سادس سبعة» و ... (جوادی آملی، ۱۳۹۶: ۳۵۸؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۸ / ۲۳۰)، درحالی که خداوند به هیچ وجه عددپذیر نبوده، به شمارش در نمی‌آید و درباره او مطلقاً نمی‌توان گفت: «ثالث ثلاثه» یا «رابع اربعه» و ... .

#### نکته سوم: اسناد «وحدانیه العدد» به خدا در کلام امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام در یکی از دعاهای خود به خداوند عرض می‌کند: «لَكَ يَا إِلَهِي وَحْدَانِيَّةُ الْعَدَدِ». (صحیفه سجادیه، دعای ۲۸) از آنجا که ظاهر این کلام، اسناد وحدت عددی به خداوند است،



اندیشمندان، آن را به صور مختلفی توضیح داده‌اند که در ذیل به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

الف) منظور امام علیه السلام این است که خداوند صفات زائد بر ذات ندارد تا سبب تعدد و تکثر در او گردد. دلیلی که برای این توجیه مطرح می‌شود، این است که امام سجاده علیه السلام در ادامه سخن خود فرمود: «و من سواک مختلف الحالات و منتقل فی الصفات». این جمله به صورت لفونشر معکوس، قرینه‌ای است که جمله قبلی امام علیه السلام توجیه شود. این توجیه از لحاظ فلسفی، برابر با قاعده «واجب الوجود بالذات، واجب الوجود من جمیع جهات» است. (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۴: ۱۹ / ۲۵۸)

ب) «واحد بالعدد» به صورت مشترک لفظی در دو معنا استعمال می‌شود: ۱. واحد در مقابل سایر اعداد: مطابق این معنا، واحد، بیانگر محدودیت و فقدان بوده، درباره واجب تعالی به کار نمی‌رود؛ ۲. به معنای متعین و مشخص بودن: مطابق این معنا، واحد برای خداوند به کار می‌رود و منظور امام علیه السلام همین معناست. (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۵: ۱ / ۲۹۱)

ج) کلام امام سجاده علیه السلام بیانگر اسناد وحدت عددی به خدا نیست؛ زیرا اولاً امام علیه السلام فرمود: «لَكَ يَا إِلَهِي وَحْدَانِيَّةُ الْعَدَدِ» و نفرمود: «لَكَ يَا إِلَهِي الْعَدَدُ». عدد مانند سایر ممکنات، مخلوقی از مخلوقات خداوند بوده، از خدا نفی می‌شود، ولی وحدانیت عدد برای او ثابت است. وحدانیتی که در عدد یافت می‌شود، این ویژگی را دارد که کثرات را جمع می‌کند، مثلاً «عشره» گرچه به یک معنا کثرت دارد، ولی در عین حال وحدت داشته، «یک عشره» است. خداوند نیز گرچه دارای اسماء و صفات کثیره است، ولی این کثرات در او واحد بوده، سبب تکثر و یا ترکیب نمی‌شوند. در واقع امام علیه السلام با این بیان، وحدانیتی که در عدد یافت می‌شود را برای خداوند جایز دانسته است.

د) وحدت، عدد نیست، ولی مبدا اعداد بوده، اعداد با تکرار آن تشکیل می‌شوند، مثلاً عدد دو از تکرار یک و یک تشکیل شده است و عدد سه نیز از تکرار یک و یک و یک به وجود می‌آید و ... از این جهت، وحدت در همه مراتب اعداد یافت می‌شود. (مصباح یزدی، ۱۳۷۲: ۲ / ۱۹۷) خداوند که وحدتش حقه حقیقیه است، مبدا همه حقایق است و با تکرار تجلیات و ظهورات او، سایر حقایق تحقق پیدا می‌کنند؛ بدون اینکه در تجلی کننده کثرتی باشد. علامه حسن‌زاده آملی، این معنا را ترجیح داده، معتقد است اهل سرّ، این معنا را می‌پسندند. (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۴: ۱۹ / ۲۵۸)

#### نکته چهارم: اسناد «واحد بالعدد» به خدا در کلام ابن‌سینا

ابن‌سینا در برخی از تعابیر خود درباره خداوند گفته است: «فقد بان من هذا و ما سلف لنا شرحه أن واجب الوجود واحد بالعدد». (ابن‌سینا، ۱۳۷۶: ۳۶۴) از آنجا که استعمال وحدت عددی درباره خدا

صحیح نیست، در توجیه این کلام ابن سینا می‌توان گفت: اولاً همان‌طور که درباره کلام امام سجاد علیه السلام بیان شد، ممکن است گفته شود «واحد بالعدد» به صورت مشترک لفظی دارای دو معناست و منظور ابن سینا در عبارت فوق، تعین و تشخص است؛ ثانیاً هرچند ظاهر کلام ابن سینا، اسناد عدد به خدا است، ولی او از یک‌سو، عدد را کمّ منفصل می‌داند و از سوی دیگر، با برهان ثابت می‌کند خداوند ماهیتی ندارد (ابن سینا، ۱۳۷۶: ۳۶۷) و چیزی که ماهیت ندارد، تحت مقولات قرار نگرفته، کمیت و عددی هم نخواهد داشت. افزون بر این ابن سینا در *اشارات* درباره خدا گفته است: «واجب الوجود المتعین...». (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۳ / ۴۰) بر این پایه، باید گفت منظور واقعی ابن سینا، واحد بالمتعین و التشخص است، نه واحد عددی؛ ثالثاً ممکن است ابن سینا برای تقریب معقول به محسوس، از واژه «واحد بالعدد» استفاده کرده باشد.

### نتیجه

۱. یکی از معتقدات مسیحیت، تثلیث است و مطابق دیدگاه مشهور مصادیق آن عبارت‌اند از: پدر (خدا)، پسر (عیسی) و روح القدس.
۲. تثلیث به صورت مختلفی قابل تصور است، مانند امر جامع سه اقنوم، خداست؛ خدا مجموعی از سه اقنوم است؛ هر یک از این سه اقنوم، مستقلاً خدا هستند و خدا جوهری است که این سه اقنوم، صفات او هستند.
۳. قرآن به صور مختلفی تثلیث را باطل می‌داند: گاهی با نفی فرزند داشتن خدا، دیدگاه کسانی را که عیسی علیه السلام را به عنوان فرزند خدا می‌شمارند، باطل می‌داند. گاه با نفی الوهیت از غیر خدا، باور کسانی را که عیسی علیه السلام را اله می‌دانند، رد می‌کند. در نهایت تثلیث را در قالب «ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ» مردود می‌داند.
۴. «ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ» به معنای هم‌عرض بودن، محدودیت، جسمیت، به عدد و رقم درآمدن اقنوم سه‌گانه است و از آنجا که خداوند موجودی نامتناهی و غیر مادی است، وحدت او عددی نبوده، هم‌عرض هیچ موجودی نیست. به همین دلیل نمی‌توان او را به شمارش در آورد و درباره او «ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ» را به کار برد.
۵. «رَابِعٌ ثَلَاثَةٌ» به این معناست که سه موجود هم‌عرض، کنار یکدیگر به شمارش درآمده‌اند و موجود چهارمی که هم‌عرض آنها نبوده، به آنان احاطه قیومی و علمی دارد. این موجود هر چند با آن سه موجود همراهی و معیت دارد، ولی با آنان به شمارش در نمی‌آید و سبب افزایش عدد آنان نمی‌گردد.

۶. «ثالثُ ثلاثیة» تعبیر دیگری از تثلیث است که از جهت عدد و معدود باطل بوده، اعتقاد به آن کفر است؛ درحالی که «رابعُ ثلاثیة»، نشانه توحید خداوند و دلیلی بر بطلان «ثالثُ ثلاثیة» و تثلیث است.

۷. با توجه به اینکه خدا به شمارش در نمی‌آید، اگر تعبیری موهم عدد انگاشتن خداوند باشد، باید آن را به معنای دیگری حمل نمود.

## منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه، گردآوری شریف رضی، تصحیح فیض الإسلام، قم، هجرت.
- صحیفه سجادیه، امام سجاد علیه السلام.
- آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۳۹۸، التوحید، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ابن سینا، ۱۳۷۵، الاشارات و التنبیهات مع الشرح للمحقق نصیرالدین الطوسی و شرح الشرح للعلامه قطب الدین الرازی، قم، بلاغت.
- ابن سینا، ۱۳۷۶، الهیات من کتاب الشفاء، تحقیق حسن حسن زاده آملی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- ابن عاشور، محمد طاهر، ۱۹۹۷، تفسیر التحریر و التنویر، تونس، الدار التونسیة.
- ایلخانی، محمد، ۱۳۷۴، «تثلیث از آغاز تا شورای قسطنطنیه»، مجله معارف، ش ۳۶، ص ۷۳ تا ۱۰۰.
- بروسوی، اسماعیل، بی تا، تفسیر روح البیان، بیروت، دار الفکر.
- بی ناس، جان، ۱۳۹۲، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، علمی و فرهنگی.
- جوادی، عبدالله، ۱۳۹۶، تسنیم، ج ۲۳، قم، اسراء، چ ۴.
- جُوان، اُ. گریدی، ۱۳۷۷، مسیحیت و بدعت‌ها، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، قم، مؤسسه فرهنگی طه.
- حسن زاده آملی، حسن، ۱۳۶۴، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، تهران، اسلامیه، چ ۴.
- حسن زاده آملی، حسن، ۱۳۷۵، هزار و یک کلمه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- حسینی همدانی، سید محمدحسین، ۱۴۰۴ ق، انوار درخشان، تهران، کتابفروشی لطفی.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ ۳.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، مفردات الفاظ القرآن، دمشق، دار القلم.

- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، ۱۴۱۵ ق، *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل فی وجوه التأویل*، قم، بلاغت.
- سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم، ۱۳۸۱، *مسیحیت*، قم، زلال کوثر.
- سیوطی، جلال‌الدین و جلال‌الدین محلی، ۱۴۱۶ ق، *تفسیر الجلالین*، بیروت، مؤسسة النور.
- الشیخ، علی، ۱۳۸۷، *تولدی نو*، ترجمه سید مسلم مدنی، قم، مسجد مقدس جمکران.
- شیرازی، صدرالدین محمد، ۱۴۲۳ ق، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۶ ق، *نهاية الحکمة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، تهران، ناصر خسرو، چ ۳.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۵ ق، *جامع البیان*، به کوشش صدقی جمیل، بیروت، دار الفکر.
- طوسی، محمد بن حسن، بی تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- فیض کاشانی، محمدمحسن، ۱۴۱۵ ق، *تفسیر الصافی*، تهران، صدر.
- قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۷۷، *تفسیر احسن الحدیث*، تهران، بنیاد بعثت، چ ۳.
- قرطبی، محمد بن احمد، ۱۴۰۵ ق، *الجامع لاحکام القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- کاکس، هاروی، ۱۳۸۱، *مسیحیت*، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، *الکافی*، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چ ۴.
- گوستاولوبون، ۱۳۸۰، *تاریخ تمدن اسلام و عرب*، ترجمه فخر، تهران، افراسیاب.
- لین، تونی، ۱۳۸۶، *تاریخ تفکر مسیحی*، ترجمه روبرت آسریان، تهران، فرزانه روز.
- مستر هاکس، ۱۳۷۷، *قاموس کتاب مقدس*، تهران، اساطیر.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۲، *آموزش فلسفه*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۸۰، *تفسیر روشن*، تهران، مرکز نشر کتاب.
- مک کراث، الستر، ۱۳۸۵، *درآمدی بر الاهیات مسیحی*، ترجمه عیسی دیباج، تهران، کتاب روشن.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الإسلامیة.
- میشل، توماس، ۱۳۸۱، *کلام مسیحی*، ترجمه توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان.